



Imam Sadiq^(pbuh) University



<https://qhs.isu.ac.ir>

Bi-quarterly Journal of Quran and Hadith Studies
Vol. 18, No. 2, (Serial. 36), Summer 2025

10.30497/qhs.2025.246024.3932

Research Paper

The Dating of the Narrative Indicating the Punishment of the Apostate by the Order of *Amīr al-Mu'minīn (PBUH)* in the Sources of the *farīqayn*; with Method of Determining the Common Ring

Fatemeh Dastranj *
Fatemeh Ahmadi **

Received: 14/03/2024

Accepted: 03/09/2024

Abstract

Among the important topics in Islamic jurisprudence is the discussion of apostasy rules. In many historical-narrative texts of *farīqayn*, there are words in which *Amīr al-Mu'minīn (PBUH)* ordered to trample, kill and behead apostates in the implementation of some jurisprudence. Considering the sensitivity of the subject and with the aim of analyzing doubts, this research has dated the document and the text of the narrative “*Qāla ta'ū yā 'ibāda Allāh fa-wuṭi'a ḥattā māt*” and seeks to determine the common link of which period it considers the first origin of its origin. This article examines the existing statements based on the rules of document and text analysis from the western perspective and using the descriptive-analytical method, it has come to the conclusion that the narrations implying the trampling, killing and beating of the apostate are weak. The textual analysis is also fake due to the contradictions of the narrations with the verses, *Nabawī* and *Alawī* life, knowledge and infallibility of the Imam (peace be upon him) and the correspondence of the statements with the teachings of non-Islamic religions and the way of the Umayyad rulers.

Keywords: *Hadith dating, Analysis of documents-text, Common link, Imam Ali(PBUH), Apostates, Narrative-historical sources, The hadith “Qāla ta'ū yā 'ibāda Allāh fa-wuṭi'a ḥattā māt”.*

© The Author(s) 2025.

* Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Humanities, Arak University, Arak, Iran. (f-dastranj@araku.ac.ir)

** PhD student in Quran and Hadith Sciences, Faculty of Humanities, Arak University, Arak, Iran. (Corresponding author) (ahmadi.fatemeh2030@gmail.com)





<https://qhs.isu.ac.ir>

دوفصلنامه علمی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۳۶
بهار و تابستان ۱۴۰۴، صص ۴۳-۶۸

doi 10.30497/qhs.2025.246024.3932

مقاله پژوهشی

تاریخ گذاری روایت دال بر مجازات مرتد به دستور امیرالمؤمنین علیه السلام در مصادر فریقین با روش تعیین حلقه مشترک

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۳

مقاله برای اصلاح به مدت ۲۱ روز نزد نویسندگان بوده است.

فاطمه دست رنج*

فاطمه احمدی**

چکیده

از جمله موضوعات چالش برانگیز در فقه اسلامی، بحث از احکام ارتداد است. در بسیاری از متون تاریخی - روایی فریقین، گزاره‌های متعددی موجود می‌باشد که در آن‌ها امام علی(ع) در موقعیت‌های گوناگون و به هنگام اجرای پاره‌ای از احکام فقهی درباره مرتدان، به پایمال کردن، کشتن و گردن زدن آنان دستور نموده است؛ لذا پژوهش حاضر، با نظر به حساسیت موضوع و با هدف تحلیل شبهات موجود در این باب، سند و متن گزاره «قَالَ طُتُّوا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَوُطِئَ حَتَّى مَاتَ» و تحریرات مشابه با آن را تاریخ گذاری نموده و به دنبال بررسی این پرسش است که تعیین حلقه مشترک، کدامین دوره را نخستین مبدأ زمانی پدیداری روایات، معرفی می‌دارد. این نوشتار در راستای رفع خلأ مطالعاتی پیرامون تاریخ گذاری روایات در مجامع فریقین، گزاره‌های موجود را با تکیه بر ضوابط تحلیل سند و متن از نگاه غریبان، بررسی نموده و با کاربست روش توصیفی - تحلیلی بدین نتایج رسید، که روایات دال بر لگدمال کردن، قتل و ضرب مرتد، به لحاظ اسنادی از اتقان کافی برخوردار نیست و در تحلیل دلالتی نیز به سبب تعارض روایات با آیات، سیره نبوی و علوی، علم و عصمت امام(ع) و توافق مفهومی گزاره‌ها با آموزه‌های ادیان غیراسلامی و سنت حکام اموی، به وضوح می‌توان وضعی بودن این دسته از روایات را فهم نمود.

واژگان کلیدی: تاریخ گذاری حدیث، تحلیل اسناد - متن، حلقه مشترک، امام علی(ع)، مرتدین، مصادر روایی - تاریخی، حدیث «قَالَ طُتُّوا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَوُطِئَ حَتَّى مَاتَ».

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. (f-dastranj@araku.ac.ir)

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. (نویسنده مسئول)

(ahmadi.fatemeh2030@gmail.com)

طرح مسئله

از جمله موضوعات مسئله‌ساز در احکام ارتداد، بحث از آثار و پیامدهای ناشی از آن نظیر قتل، لگدمال کردن و گردن زدن شخص مرتد است. بر طبق آموزه‌های فقه اسلامی، شخصی که در حلقه اسلام ورود یابد و سپس از آن خارج شود، مرتد شناخته شده و محکوم بر قتل خواهد بود. میان امامیه، احناف و اسلاف از اهل تسنن در جزئیات اجرای احکام فقهی ارتداد، تفاوت‌های بسیاری به چشم می‌خورد. برای نمونه، حکم ارتداد زنان در فقه امامیه، هیچ‌گاه دایره مدار بر قتل، ضرب و یا لگدمال شدن آنان نبوده است. در باب احکام ارتداد مردان نیز، با انقسام حکم مذکور بر مرتد ملّی و فطری، تنها قتل مرد مرتد فطری، آن هم در صورت اثبات انکار عامدانه وی بر خروج از اسلام، قابل اجرا خواهد بود، با این قیود که اِعمال حکم وی به مثابه امری تعزیری بر عهده حاکم اسلامی قرار گرفته و غالباً نیز به صلاح دید مجری احکام و مقتضیات زمانه، حکم ارتداد (قتل) اجرا نمی‌شود (بهرامی؛ هاشمی، ۱۴۰۲ش، ص ۱۶۰).

این در حالی است که در اِعمال مجازات شخص مرتد از نگاه سلفیون ابداً تمایزی میان زنان و مردان و اقسام ارتداد به ملّی و فطری قابل تصور نخواهد بود. صاحب کتاب *ارتداد در ترازوی نقد*، معتقد است که از خلال آیات قرآن کریم به هیچ روی، نمی‌توان صراحتی در قتل، وطی و یا ضرب مرتد به مثابه مجازات حکم مرتدین را بازجست؛ لذا اساسی‌ترین مستمسک در جواز این احکام از میان گزاره‌های روایی - تاریخی قابل دریافت می‌باشد (ترکمان، ۱۳۹۷ش، ص ۸۵-۱۷). در تأیید این گفتمان می‌توان روایات متعددی را در شمار بسیاری از منابع روایی - تاریخی فریقین جست‌وجو نمود که در آن، علی(ع) در مواضع گوناگون و به هنگام اجرای پاره‌ای از احکام فقهی درباره مرتدان و زناذقه، به پایمال کردن، قتل و یا گردن زدن آنان دستور نموده است («حکم وطی»: شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۵۲؛ «حکم قتل»: صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۲۵۴؛ «حکم ضرب أعناق»: صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۴ و ج ۱۰، ص ۱۶۹ و ۳۳۹؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۴، ص ۲۳۳).

بر این اساس پژوهش حاضر، با نظر به حساسیت موضوع و با هدف تحلیل شبهات مطروحه از سوی بسیاری از اسلاف و اسلام‌پژوهان غربی مبنی بر جواز لگدمال، قتل و گردن زدن مرتد، در سیره علوی به بررسی سیر تطورات عارض بر متن احادیث در حوزه‌های وطی، قتل و ضرب عنق، تعیین تاریخ‌گذاری ترکیبی روایات موجود در منابع فریقین و ارزیابی عوامل مؤثر بر گسترش آن در متون شیعی پرداخته و در تلاش است تا بدین پرسش اساسی پاسخ دهد که بازشناخت حلقات مشترک در تعیین حدّ زمانی نشر، کدامین دوره را نخستین خاستگاه



پدیداری روایات معرفی داشته و عرضه آن بر قرآن کریم، سنت نبوی، سیره علوی، علم و عصمت امام(ع)... چه معنایی از آن را تأیید می‌دارد؟

در این نوشتار که بر مبنای شیوه تحلیلی - اسنادی صورت پذیرفته است، تمامی تحریرها و طرق روایات در مصادر حدیثی - تاریخی فریقین تجمیع شده و به تاریخ‌گذاری درونی آن پرداخته خواهد شد. با گذر از مراحل فوق، یافتن راوی مشترک نیز در تعیین حدّ زمانی نشر روایات، می‌توان شخصی را در طبقات پس از راوی مشترک که مسبب اصلی در ایجاد تحولات عارض در فرآیند نقل می‌باشد شناسایی نمود.

پیشینه پژوهش

پیرامون ارزیابی و بررسی روایات مبین بر احکام ارتداد و مجازات مرتدین در سیره علوی، تاکنون آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است که از این میان می‌توان به مقاله «تحلیل احراق انسان توسط امام علی(ع) در روایات» از شعبانعلی خان صنمی و فرمانیان اشاره نمود که با تمرکز بر چالش مذکور مبنی بر امکان وقوع فعل احراق توسط امیرالمؤمنین علی(ع)، روایات موجود در منابع فریقین را (با تغلیب تحلیل دلالتی بر تحلیل سندی) مورد ارزیابی قرار داده و بر این باورند که موضوع انسان‌سوزی از پشتوانه شرعی و احکام کافی برخوردار نمی‌باشد. همچنین از تلاقی روایات و ترسیم خانواده حدیثی می‌توان فعل احراق را پس از ضرب اعناق نتیجه گرفت (خان‌صنمی؛ فرمانیان، ۱۳۹۸ش، صص ۵۷-۳۳).

«سنجش روایت «سوزاندن زنداقه توسط امام علی(ع)» در میراث روایی اهل سنت» نوشته زهرا خراسانی و محسن دیمه کارگراب اثر دیگری است که هدف اصلی نویسندگان در این پژوهش، بررسی اهمّ مصادر حدیثی اهل تسنن، تعیین تعدد طرق نقل وارده در منابع، اعتبارسنجی اسناد و نیز تحلیل دلالتی روایات بر طبق معاییر موجود نظیر تخالف گزاره با محکّمات قرآنی، مسلمات از سنت نبوی، حکم فقهی مجازات مرتدان و... می‌باشد (خراسانی؛ دیمه کارگراب، ۱۴۰۰ش، صص ۱۲۶-۱۰۹).

منبع دیگر در این زمینه مقاله «نقد سندی روایات انسان‌سوزی در سیره امام علی(ع)» نوشته محمد امرایی و همکاران است. مؤلفان این اثر نیز با اصل قرار دادن این پرسش مبنی بر بررسی میزان اعتبار و یا ضعف اسنادی روایات مرتبط با انسان‌سوزی در سیره علوی، تمامی طرق روایات موجود در مصادر حدیثی - تاریخی فریقین را (البته مشروط بر مسند بودن اسناد)، به شیوه نقد رجال الحدیث مورد ارزیابی قرار داده و ضعف در اسناد و یا اضطراب در متن را از آن نتیجه گرفته‌اند (امرایی؛ نظری و گراوند، ۱۴۰۱ش، صص ۳۳-۳).

نمونه دیگر مقاله «تحلیل و ارزیابی حدیث «من بدل دینه فاقتلوه» در موضوع قتل مرتد با تمرکز بر دیدگاه اهل حدیث گرایش سلفیان و ابن تیمیه» تألیف حمزه علی بهرامی و مریم السادات هاشمی می باشد. پژوهش نام برده با تحلیل روایت «من بدل دینه فاقتلوه» به مثابه اصلی ترین مستمسک سلفیان در کشتن مرتدین، در پی ارزیابی صحیح و نیز پاسخ به شبهاتی است که بر طبق آن امام علی (ع) در مقابله ای شدید و درست بر خلاف فرامین نبوی، تعدادی از مرتدان را به قتل رسانده است. نویسندگان با بررسی روایت و علم به ارسال و ضعف اسناد و تعارض آن با ملاک های نقد الحدیثی، گزاره را فاقد شرایط احتجاج جهت قتل مرتدان دانسته اند (بهرامی؛ هاشمی، ۱۴۰۲، صص ۱۵۹-۱۸۳).

در یک برآیند کلی از بیان آثار مرتبط با پژوهش حاضر می توان گفت، که تحقیقات نام برده جملگی تألیفات است که با تمرکز بر روایات دال بر احراق مرتدین، به مثابه یکی از مجازات ارتداد، بدون نظر داشت بر سایر روایات مبین بر حوزه های وطی، قتل و ضرب أعناق به شیوه نقد سنتی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته اند. بر این اساس، تذکر این نکته ضروری است که پژوهش حاضر با کاربست شیوه توصیفی - تحلیلی، و با هدف پاسخ به شبهات موجود پیرامون نحوه مجازات مرتدین در سیره علوی، روایات دال بر پایمال کردن مرتد، قتل و کشتن او به شیوه ضرب عنق را با تمرکز بر روش تاریخ گذاری ترکیبی اسناد - متن از نگاه غربیان، (درست بر خلاف تألیفات نام برده)، مستقلاً ارزیابی نموده است.

۱. تبیین مفاهیم محوری پژوهش

۱-۱. ارتداد

این مفهوم، از ریشه ماده «رد» اخذ شده و در اصل لغوی به «الصَّوْتُ يَرْجِعُ إِلَيْكَ مِنَ الْجَبَلِ» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۵۷)؛ صوتی که از کوه به سوی فرد بازگردد، معنا شده است؛ لذا در فرهنگ دینی رجوع از دین حق به سوی کفر را «ارتداد» می خوانند. صاحب المفردات فی غریب القرآن در ذیل ماده ردّه، می نویسد: «الإرتداد و الردّه الرجوع فی طریق الذی جاء منه لكن الردّه تختصّ بالكفر و الإرتداد يستعمل فیه و فی غیره...» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، صص ۱۹۳-۱۹۲). نکته قابل تأمل که در مفهوم شناسی مصطلح مزبور باید مورد توجه قرار گیرد، شرایط کاربرد و استخدام لفظ ارتداد در حوزه معنایی مرتبط با تاریخ اسلام است. توضیح آن که ارتداد در تاریخ اسلام و در عصر پیامبر اکرم (ص) ملازمات تاریخی داشته و در معنای بازگشت از مدینه به مکه (نک: نسفی، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۲۳۹؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۸۰) و ملحق به کفار و مشرکین مستعمل بوده بر این اساس، افزون بر جنبه اعتقادی، از سویه نظامی و امنیتی نیز برخوردار بوده است (نک: آل عمران:



۷۲). چنان‌که آیه شریفه «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاتَّكُفُّوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل عمران: ۷۲) تصریح در تلقی ارتداد به مثابه یک توطئه داشته و تعبیر «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» از تلاش یهودیان به منظور بازگشت مؤمنان از دین و ایجاد شکاف در جامعه اسلامی حکایت می‌کند. در عهد خلفای راشدین نیز اقدام ابوبکر و عمر در برابر افرادی بود که به واسطه نامشروع دانستن دستگاه خلافت و سازمان سیاسی جدید، از پرداخت زکات به حکومت به مثابه تکلیفی شرعی خودداری نمودند، از این رو، خلفا در یک اقدام سیاسی جدید، از ارتداد و بازگشت از دین بر پیشانی چنین افرادی زده و جنگ با آنان را جنگ‌های «رده» نامیدند (ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج ۴، ص ۱۱۷؛ بغوی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۴۸۸). چنان‌که نمودی از این مفهوم را می‌توان در روایت بنی‌ناجیه (موجود در دومین دسته از روایات، به استثناء روایات عهد نبوی) رؤیت نمود.

ناگفته پیداست که اندیشوران این مفهوم را در کاربرد فقهی و کلامی آن تجرید نموده و به صرف مخالفت با اسلام و انکار دین معنا کرده‌اند. چنان‌که صاحب الکافی فی الفقه و مهذب الأحکام ارتداد را به معنای بازگشت در همان مسیری که ابتدا آن راه را پیموده، دانسته‌اند (حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۱۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸، ص ۱۳۴). همچنین تفاوت ارتداد با رده در این نکته خلاصه می‌شود که «رده» اختصاص به رجوع به کفر دارد حال آن‌که «ارتداد» هم در رجوع از حق به باطل مستعمل است و هم در غیر از آن (نظیر: رجوع به سنت‌های اولیه). همچنین، هر مسلمانی که از دین حنیف به فرهنگ باطل (خواه مسیحیت، یهودیت و یا سایر عقاید دیگر باشد) بازگردد، محکوم بر ارتداد خواهد بود و احکام جزائی ارتداد تنها بر اسلام اختصاص نداشته و در سایر ادیان و مذاهب توحیدی همچون مسیحیت و یهودیت نیز، می‌توان نمودی از آن را با شدیدترین شکل ممکن آن، بازجست (مظفری، ۱۳۷۶ش، ص ۷۶). مطلب دیگر آن‌که، استقراء فقهاء از اصطلاح مذکور نکته‌ای است که اثربخشی آن در تفکیک ارتداد به ملّی و فطری نیز قابل مشاهده است. به بیان دیگر، مرتد ملّی و فطری، از اصطلاحات پسینی و جدید الاستخدام در متون فقهی متأخر بوده و این مفهوم در روایات حوزه ارتداد، قابل بحث نمی‌باشد. در تبیین این مطلب می‌توان افزون که تعمیم مفهوم امروزی یک اصطلاح به گذشته آن، پدیده‌ای رایج است که در مطالعات حدیثی از آن با عنوان «مغالطه استصحاب تاریخی» یاد کرده‌اند. سبب مغالطه بودن این استصحاب از آن رو است که اولاً، معانی مصطلح، ذاتاً مفاهیمی متأخرند و حمل معانی متأخر پسینی، بر واژگان مستعمل در گذشته جایز نیست. ثانیاً، تبیین کاربردهای پیشینی بر پایه معانی متأخر زمینه تفاسیر ناصواب را موجب می‌شود (احمدی، ۱۳۹۷ش، ص ۲۱۶-۲۱۵)؛ لذا مطابق با مطالب پیش گفته، ارتداد در فقه اسلامی بر پایه مفهوم پسینی آن، به دو نوع ملّی و فطری منقسم می‌گردد که بر هر یک از آنان، احکام جداگانه‌ای مترتب است:

الف: مرتد ملی: شخصی است که والدین او به هنگام ولادتش کافر باشند. در این نوع از ارتداد، شخص مولود ۳ دوره را طی خواهد کرد؛ نخست اظهار کفر او پس از بلوغ، ورود در حلقه اسلام و سپس بازگشت از حق به باطل (خمینی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۹۹).

ب: مرتد فطری: شخصی است که والدین او - و یا یکی از آنان - به هنگام ولادتش مسلمان باشند. در این گونه از ارتداد شخص مولود پس از بلوغ، حق را پذیرفته و سپس به باطل روی می‌آورد (خمینی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۹۹؛ در باب مجازات و ماهیت حقوقی جرم ارتداد و اقسام آن نیز، نک: حسینی، ۱۳۸۲ش، صص ۵۰).

۱-۲. حلقه مشترک

روای مشترک از جمله مصطلحاتی است که خوتیر ینبل با بومی‌سازی آن در مطالعات حدیث پژوهانه خود توانست مسیرهای نوینی را بر پژوهندگان به فضای تحقیقات شرقی بالأخص احادیث بگشاید. او می‌گوید: حلقه مشترک دیرترین راوی از شبکه اسناد بوده که همچون چتری گشوده و طرق مختلفی از او منشعب شده است. ینبل حلقه مشترک را ابزاری مفید می‌داند که با استفاده از آن می‌توان به تاریخ تقریبی و خاستگاه احتمالی احادیث دست یافت (موتسکی، ۱۳۹۰ش، ص ۳۱۶). ساخت نیز پیرامون ارزش حلقه مشترک در مقاصد تاریخ‌گذاری می‌نویسد: حضور حلقات مشترک ما را قادر می‌سازد تا برای پیدایش گزاره‌ها، تاریخی قطعی تعیین نماییم (Schacht, 1950, p. 171-172).

در نگاه او راوی مشترک رابط بخش جعلی و واقعی اسناد است و می‌توان از آن برای تاریخ‌گذاری مآثورات استفاده نمود (Schacht, 1950, p. 171-172). وی معتقد است حلقه مشترک همان شخصی است که نخستین بار حدیث را منتشر نموده است او در عین حال، پدیده حلقه مشترک را تا حدودی غامض تبیین می‌کند؛ زیرا معتقد است که حلقه مشترک خودش ناشر حدیث نیست بلکه سایرین با استمداد از نام وی بر این کار اقدام می‌نمایند (Schacht, 1950, p. 175). در مقابل این رویکرد، می‌توان به نگاه اعتدال‌گرای موتسکی مبنی بر پذیرش حلقه مشترک و رشد وارونه اسناد از مجامع روایی اشاره نمود. وارونگی رشد اسناد نیز به طرق روایاتی اطلاق می‌گردد که احادیثی از تابعان به احادیث اصحاب و از آنان به روایات نبوی وضع شده باشد. حال آن‌که او با طرد تعمیم نظریه، رشد وارونگی را در طیف گسترده‌ای از روایات موجود در جوامع پذیرا نیست (Motzki, 1998, p. 32).



۳-۱. ساختار اسناد عنکبوتی

شبکه عنکبوتی، نموداری است که از یک حلقه مشترک ظاهری و تعدادی اسناد متفرد و فاقد ارزش تاریخی، تشکیل شده است به نحوی که راوی مشترک از طریق اسناد منفرد به مولفان جوامع حدیثی - تاریخی پیوست می‌شود. بر این اساس وجه تسمیه این شبکه بر ساختار عنکبوتی از آن رو است، که به هنگام تلاقی یک حلقه مشترک با چندین شبکه تک‌زنجیره‌ای، ساختاری از اسناد پدید می‌آید که ظاهری مشابه با شاخه‌های درخت و یا تارهای عنکبوت خواهد داشت به نحوی که در یک نگاه جمیع اسناد آن روایت، قابلیت بازخواهی می‌یابد. این ساختار از اسناد، ابزاری بصری است که با ابداع مصطلحاتی حسی، کارکرد شیوه‌های تحلیل در علوم حدیث سنتی را آشکار می‌سازد (موتسکی، ۱۳۹۰ش، صص ۴۱۹-۴۱۸).

در بحث پیش‌روی، تلاش شده است با اتخاذ قواعد نقد صوری (عرضه شده توسط مارستن اسپیت در تحلیل احادیث)، نص گزاره‌های گوناگون به عناصر متنی مجزا تقسیم شوند تا تصویری کلی از سیر تطورات عارض بر متن در فرآیند نقل ترسیم گردد. لازم به ذکر است که قلت تغییرات ساختاری، می‌تواند به فرآیند نقل مرتبط باشد، حال آن‌که فزونی این قبیل تغییرات به خاستگاه‌های متعدد بازمی‌گردد (آقایی، ۱۳۹۰ش، صص ۱۲۳-۱۲۲). در قسم تحلیل اسنادی و تعیین حلقات مشترک در طیف وسیعی از جوامع فریقین، اصالت حدیث و به موجب آن، تعیین صحیح حد زمانی نشر روایات مورد ارزیابی واقع می‌گردد. همچنین در تحلیل دلالتی روایت نیز با رجوع به کتاب، سنت نبوی، سیره علوی، علم و عصمت امام(ع)، اثبات معنایی متفاوت از فهم رایج گزاره‌ها و نهایتاً عدم اعتبار آن‌ها به لحاظ محتوایی دنبال خواهد شد.

۲. بسامد روایت دال بر وطی مرتد در مصادر روایی - تاریخی فریقین

در بخش حاضر، روایاتی ارزیابی خواهد شد که در متن آن عباراتی با مضمون «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَنَصَّرَ فَأُتِيَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَتَابَهُ فَأَبَى عَلَيْهِ فَقَبَضَ عَلَى شَعْرِهِ ثُمَّ قَالَ طُئُوا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَوْطِي حَتَّى مَاتَ» را بتوان مشاهده نمود (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲). گزاره فوق ساده‌ترین قالب نقل روایت است که نمودی از آن را تقریباً می‌توان در طیف وسیعی از متون حدیثی فریقین؛ آن هم با اختلافات متنی اندک شاهد بود. افزون بر این تحریر، گزارش‌های دیگری نیز از روایت مورد بحث همچون «...عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كُلُّ مُرْتَدٍّ عَنِ الْإِسْلَامِ مَقْتُولٌ إِذَا لَمْ يَرْجِعْ ذِكْرًا أَوْ أَثَنًا» (دارقطنی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۳۱) و «أُتِيَ عَلَى بَشِيرٍ كَانَ نَصْرَانِيًّا ثُمَّ أَسْلَمَ، ثُمَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ، ... فَأَمَرَ بِهِ عَلَى فَضْرَبَتْ عُنُقَهُ...» (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۴) موجود می‌باشد که با تمایزهای ساختاری بسیار در ملفوظاتشان، به ترتیب، دیگر گونه‌های پرتکرار نقل روایت به شمار می‌رود، که افزون بر تکلف در فهم

روایت، گاهی از تحریر اولیه آن نیز فاصله گرفته است. لازم به ذکر است که از تحریر نخست - با تعبیر «طُئُوا» - افزون بر مصادر شیعی، تنها می‌توان در چهار منبع متقدم روایی اهل سنت، نمودی از آن را بازجست، حال آن‌که سایر تحریرها - با تعبیر «مَقْتُولٌ» و «فَضْرِبْتُ عُنُقَهُ» - در مصادر متأخر حدیثی فریقین نیز قابل رؤیت می‌باشد. از این روی، ضروری می‌نماید به منظور تبیین دقیق‌تر از فضای سیر تطور روایت، به ارائه آن در سه دسته اصلی، منفک از یک‌دیگر اقدام گردد.

۲-۱. دسته اول:

این دسته از روایات، ساده‌ترین صورت نقل عبارت را در متون روایی فریقین دربرگرفته است که عنوان می‌دارد: «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَصَرَّ فَأَتَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَبَى عَلَيْهِ فَقَبَضَ عَلَى شَعْرِهِ ثُمَّ قَالَ طُئُوا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَوُطِئَ حَتَّى مَاتَ»؛ حضرت صادق (ع) فرمودند: مردی مسلمان، نصرانی شد، بدین سبب وی را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند. حضرت (ع) او را توبه داد و او سرپیچی نمود. ایشان نیز موی سرش را گرفت و به زمینش زد و فرمود: ای بندگان خدا او را لگدمال کنید. لگدمال شد تا مُرد (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲؛ دارقطنی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۱۵؛ بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۸، ص ۳۵۸؛ متقی‌هندی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۵۶ و ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۵۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۲۵۳؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۳۹۲؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۲۴؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۲۷۲؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۳۹۷). گفتنی است، گزاره مزبور تنها با ۱ تحریر و ۴ طریق مشابه، مرتباً در مصادر روایی شیعه و اهل سنت منعکس شده است و به ظاهر مفاد عبارت «قَالَ طُئُوا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَوُطِئَ حَتَّى مَاتَ» کنایه از عدم جواز بر قتل مرتد - به شیوه لگدمال - مشروط به تقبل اسلام دارد. از سوی دیگر، استعمال تعبیر «فَوُتِبَ إِلَيْهِ عَلَى» (نک: شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲) در محل «فَقَبَضَ عَلَى شَعْرِهِ»، تنوع تحریرها و نهایتاً اختلافات ساختاری روایت را نمایان می‌سازد (Motzki, 1996, p. 73).

۲-۲. دسته دوم:

این گروه، روایاتی را شامل می‌شود که به نحوی از داستان قتل بنی‌ناجیه، به سبب ارتداد دسته‌ای از آنان، سخن می‌گوید. هنگامی که اهل بصره پس از شکست، با حضرت علی (ع) بیعت کردند بنی‌ناجیه از بیعت اعراض نموده و در محلی اجتماع کردند. حضرت (ع) فردی از اصحابش را با گروهی اسب‌سوار به سوی آنان گسیل داشت تا با آنان بجنگد. او به سوی آنان آمد و پرسید علت اجتماع چیست؟ آنان سه گروه شدند. گروهی گفتند: ما نصرانی بوده‌ایم و مسلمان شده‌ایم و مانند سایر مردم داخل فتنه شده‌ایم و اکنون با مردم بیعت می‌کنیم. فرمانده دستور داد



آنان به کنار بروند، و گروهی گفتند: ما نصرانی بوده‌ایم و مسلمان نشده‌ایم و همراه با آنان که خروج کردند، بالاجبار خارج شدیم و اکنون که شکست خوردند همچون دیگران داخل بیعت می‌شویم و همانند سابق جزیه می‌دهیم. فرمانده گفت: کنار بروید. گروه سوم گفتند: نصرانی بودیم مسلمان شدیم، از اسلام خوشمان نیامد به مسیحیت برگشتیم و همچون مسیحیان جزیه می‌دهیم. فرمانده گفت: توبه کنید و به اسلام بازگردید ولی از این کار اعراض نمودند و نهایتاً رزمندگان‌شان را کشت «فَقَتَلَ مُقَاتِلِهِمْ» و ذریه ایشان را اسیر نمود «وَسَبَى ذُرَارِيَهُمْ» و نزد حضرت علی(ع) آورد (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ ابن‌عساکر، بی‌تا، ج ۵۸، ص ۲۷۰؛ متقی‌هندی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ فیض‌کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۴۸۸؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۲۹؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۲۷۶).

گفتنی است، در این داستان، فرمانده «مَعْقِلَ بْنَ قَيْسِ التَّمِيمِيِّ» - نه حضرت علی(ع) - یک مرتد را بیشتر نکشت و جرم او علاوه بر نقض بیعت، جنگ‌ها و جرائم متعدد - که هر یک به نحوی سزاوار اعدام بود - عداوتی است که در تقبل اسلام داشت. پس این داستان نیز وجوب قتل مرتد بما هو مرتد را نمی‌رساند. از سوی دیگر، افزون بر گزاره مذکور، تحریرهای دیگری نظیر «أَنَّ الْمُسْتَوْدَعَ الْعَجَلِيَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَاسْتَتَابَهُ عَلِيٌّ، فَأَبَى أَنْ يَتُوبَ، فَقَتَلَهُ» (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۴؛ طحاوی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۶۶؛ ح ۵۲۹۹؛ دارقطنی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۳۱؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۲۵۴؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۳۹۴؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۲۸؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۴۰۱) و «أَنَّ عَلِيًّا حَرَّقَ قَوْمًا ارْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَقَتَلْتُهُمْ ... لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ ابِ اللَّهِ»، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا، فَقَالَ: صَدَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ» (ابی‌داود، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۴۰۷؛ ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج ۴، ص ۵۹؛ نسایی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۴۱؛ بغوی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۲۳۸؛ ح ۲۵۶۱) موجود می‌باشد که تعدد طرق و به نسبت آن، تطور الفاظ روایت در قیاس با گزاره دسته نخست، به نحوی ساختار ثانویه آن را که از تحریر اولیه روایت نیز فاصله گرفته است نمایان می‌سازد.

۳-۲. دسته سوم:

در این دسته، تحریرهایی از نظر گذرانده خواهد شد که به نحوی از قتل مرتد به شیوه ضرب أعناق، سخن می‌رانند. هرچند، بار معنایی روایات موجود در دسته حاضر، از تحریرهای پیشین فاصله گرفته‌اند؛ لکن با تعمق بر تعبیر آن و تشابه حکم جاری (گردن زدن) با گزاره‌های سابق‌الذکر (لگدمال و قتل) می‌تواند در حل این تنوع روایی مؤثر واقع افتد. در یک برآیند کلی، این حدیث - با وجود اختلافات و اشتراکات متنی بسیار در منابع فریقین - گفت‌وگویی است میان مردی نصرانی و حضرت علی(ع) که مذاقه در نص روایت این مناظره را هویدا می‌سازد:

«أتى أمير المؤمنين ع برجل من بنى ثعلبه قد تنصر بعد إسلامه فشهدوا عليه فقال له أمير المؤمنين ع ما يقول هؤلاء الشهود قال صدقوا وأنا أرجع إلى الإسلام فقال أما إنك لو كذبت الشهود لضربت عنقك وقد قبلت منك ولا تعد فإني إن رجعت لم أقبل منك رجوعاً بعده» (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۴ و ج ۱۰، ص ۱۶۹ و ۳۳۹؛ ذهبی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۵۱۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۴، ص ۲۳۳؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۴۸۵؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۲۸؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۲۷۳؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۳۹۹؛ مردی از بنی ثعلبه که بعد از مسلمان شدنش نصرانی شده بود، نزد حضرت علی(ع) آورده شد و علیه وی شهادت داده شد. حضرت پرسید: این شاهدان چه می‌گویند؟ گفت: راست می‌گویند و من [مسیحی شده بودم ولی] به اسلام برمی‌گردم. فرمود: آگاه باش اگر شهود را تکذیب می‌کردی گردنت را می‌زدم [ولی اکنون مسلمان شدنت را] از تو قبول کردم و دیگر [به مسیحیت] برنگرد، زیرا اگر برگشتی، دیگر برگشتن به اسلام را از تو قبول نمی‌کنم. از جمله تحریرهای متمایز با گزاره مزبور - در سومین دسته - عبارتی است که بیان می‌دارد: «أن أمير المؤمنين عليه السلام أتى بزنديق، فضرَبَ علَّوته» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۴، ص ۲۳۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۴۸۶؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۲۷۸؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۴۰۱)؛ گفتنی است وجود تغییرات ساختاری - اختلافات و اشتراکات متنی - در نص روایات؛ فاصله و جدایی این قبیل از گزاره‌ها را با تحریر اولیه آن هویدا می‌سازد (Motzki, 1996, p. 73).

با نظر به مطالب مطروحه، اولین ورود این دسته از روایات به لحاظ تقدم و تأخر زمانی، در میان سنی‌مذهبان می‌توان به الأم للشافعی (م. ۲۰۴ ق) (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲) و پس از آن به المصنف تألیف ابوبکر عبدالرزاق صنعانی (م. ۲۱۱ ق) (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۴) اشاره نمود. در خلال مصادر روایی شیعیان نیز، الکافی ثقة الإسلام کلینی (م. ۳۲۹ ق) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۵۶)؛ من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (م. ۳۸۱ ق) (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۵۲) و التهذیب شیخ الطائفه (م. ۴۶۰ ق) (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۳۹)، هر یک منابعی است که مؤلفان آن، روایات را در اثر تألیفی خود منعکس نموده‌اند. از سوی دیگر، تلمذ شیخ صدوق نزد مشایخ اهل تسنن، (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، مقدمه اثر، صص ۶۸-۳۷) را می‌توان عاملی مهم در انتقال روایات از منابع اهل سنت به متون شیعی دانست، به گونه‌ای که انعکاس روایات مذکور در آثار مرحوم صدوق، زمینه اعتماد و سپس نقل آن توسط شیخ طوسی را، فراهم آورده است. به نظر می‌رسد ورود گزاره‌های مذکور در منابع متقدم و در قالب هسته اولیه روایت، از یک سطر تجاوز نکرده و با انعکاس آن در منابع متأخرتر به تدریج بر عبارات آن افزون شده باشد.



۳. تحلیل اسنادی روایت بر مبنای تعیین حلقات مشترک

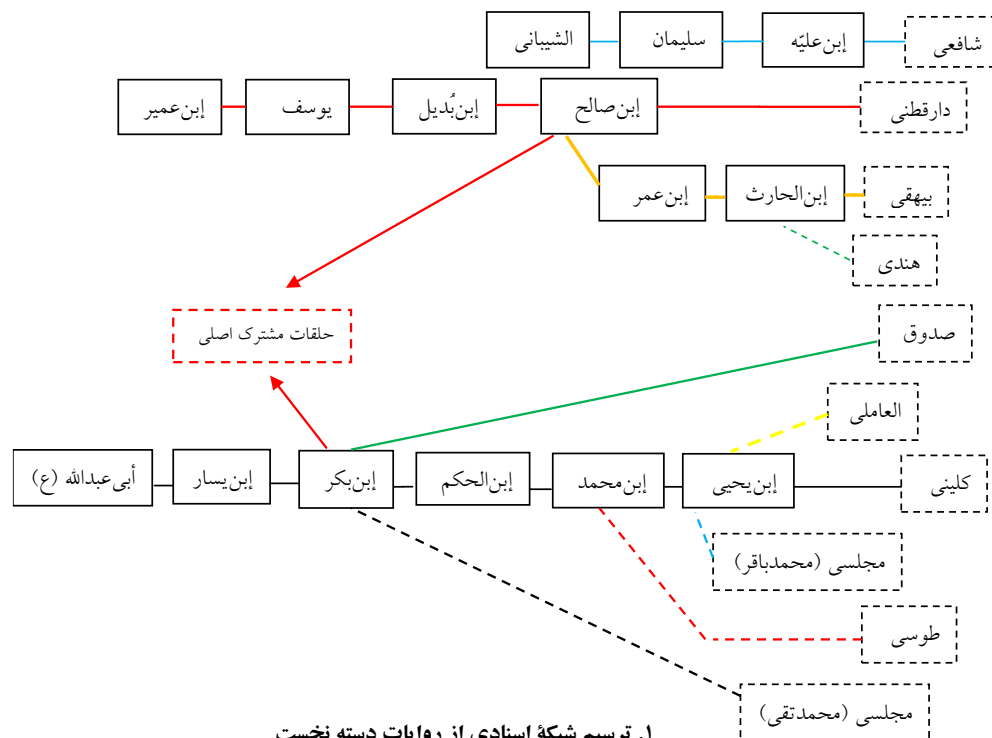
سند به عنوان نخستین بخش روایت، به گروهی از سلسله ناقلان متن آن، اطلاق می‌گردد که مستمراً در معیت حدیث، به عنوان ملاک اعتبار آن پیوست می‌شود (مامقانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۸). پیرامون جایگاه بنیادین آن در اسلام نیز، ابن‌المبارک مرقوم داشته است: سند بخشی از دین بوده و اگر نباشد هر کسی می‌تواند آن‌چه که می‌خواهد را، نقل بدارد (نیسابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲). این در حالی است، که ساخت به عنوان یکی از سرآمدان صاحب سبک در حوزه تحلیل روایات، در باب نخستین بخش خبر، می‌نویسد: «سندها دل‌بخواهی‌ترین بخش روایات‌اند» (شاخت، ۱۳۹۳ش، ص ۱۰۷) و از این تعبیر می‌توان، تمایزات موجود میان انگاره‌های حدیث‌پژوهی غربیان و دانشیان مسلمان را فهم نمود.

گفتنی است که اساسی‌ترین فاکتور در تاریخ‌گذاری اسنادی، فحص از «حلقات مشترک» می‌باشد. به بیان دیگر، نخستین اقدام مستشرقان در این‌گونه از روش تاریخ‌گذاری، یافتن راوی است که پس از او، اسناد نقل منشعب شده و جمیع طرق متأخر نیز، به او منتهی می‌گردد. شاخت، «حلقه مشترک» را، راوی می‌داند که عامل اتصال بخش جعلی و واقعی اسناد به یک‌دیگر بوده (Schacht, 1950, p. 171-172) و برای نخستین بار به انتشار روایت اقدام نموده است (پارسا، ۱۳۸۸ش، صص ۱۷۳-۱۷۲) «حلقه مشترک (اصلی)» نیز به مثابه اصطلاحی کلیدی در فرآیند حدیث پژوهی ینبل، ابزاری می‌باشد که محقق با کاربست آن، قادر است تا خاستگاه تقریبی حدیث را تخمین زند (موتسکی، ۱۳۹۰ش، ص ۳۱۶). او با ابداع و بومی‌سازی اصطلاح «حلقه مشترک (فرعی)» نشان می‌دهد، که هر گزاره‌ای می‌تواند از شماری روات مشترک فرعی برخوردار باشد، و آنان با اخذ روایت از حلقه مشترک اصلی، به انتقال آن در میان نسل‌های بعدی راویان، اقدام نمایند (Juynboll, 1989, p. 352). در تقابل این رویکرد می‌توان به نگاه اعتدال‌گرای موتسکی، مبنی بر پذیرش حلقه مشترک و رشد وارونه اسناد از مصادر روایی اشاره نمود (Motzki, 1998, p. 32). با نظر بر مطالب پیش‌گفته، اسناد موجود در دسته‌های سه‌گانه، با استمداد از روش‌های حدیث‌پژوهی «خوتیر ینبل»، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و لذا رویکرد افراط‌گونه او نیز هویدا می‌شود. گفتنی است ضمن روش تعیین حلقه مشترک، روایت بر معیارهای نقد سستی (رجال‌شناسی) نیز ارزیابی خواهد شد.

۳-۱. روایات دسته اول

این دسته از روایات در ۱۰ منبع از منابع حدیثی فریقین ورود یافته که غالب اسناد نیز بر «موسی بن بکر» - با ۶ طریق - و «أحمد بن صالح» - با ۳ طریق - مختوم گشته است. کنز العمال، من لا یحضر الفقیه و روضه المتقین نیز

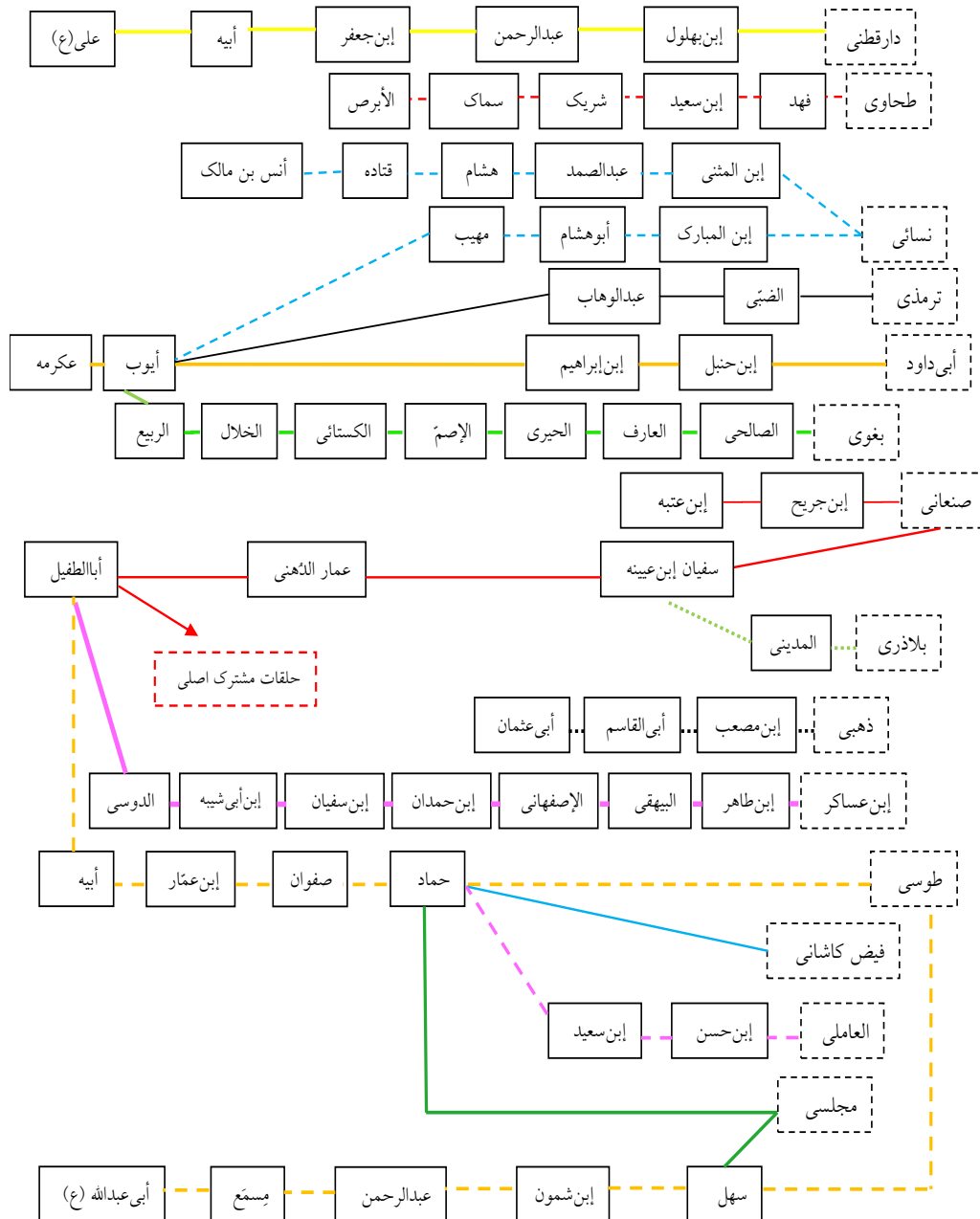
در دسته حاضر به سبب فقدان سند و یا ارسال آن، قابلیت تحلیل اسنادی را نخواهند داشت. رأی غالب دانشیان رجال پیرامون حلقات مشترک این گروه، مرتباً بر وثاقت «ابن صالح» و ضعف «ابن بکر» (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۳۲) متمرکز است. حال آنکه، روش ابداعی یوزف شاخت و به تبع او خوتیر ینبل، «ابن صالح» (حلقه مشترک) را «جاعل حدیث» می‌خوانند. اینجاست که اتکای صرف بر شیوه غربیان، رهاوردی متقن در اثبات اصالت تاریخی احادیث - به لحاظ زمانی - را به دست نمی‌دهد و بر فرض اصالت سند، - آن‌چنان که خواهد آمد - متن نیز باید در محک سنجش قرار گیرد. از سوی دیگر، تضعیف، تدلیس و تخطئه أحمد بن بدیل (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۸۴)، یوسف بن یعقوب الحَضْرَمی (ذهبی، ۱۳۸۲ش، ج ۴، ص ۴۷۵)، ابوبکر بن الحارث الفقیه (مجهول) و موسی بن بکر الواسطی (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۳۲) در میان روات این دسته، صحت روایات را با چالش جدی مواجه نموده است.





۳-۲. روایات دومین دسته

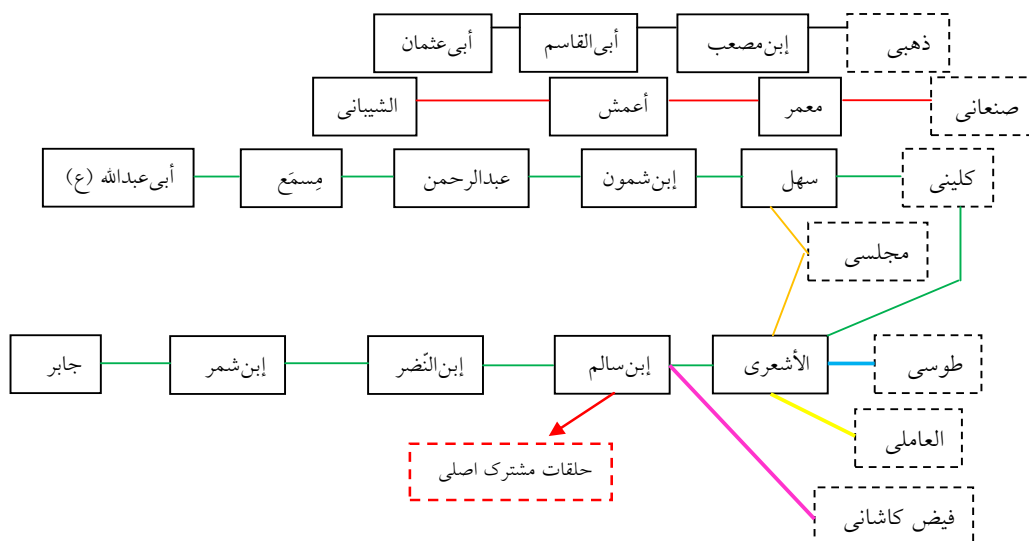
گزاره‌های موجود در این دسته نیز با استقرار در ۱۰ منبع روایی - تاریخی اهل سنت و ۷ مصدر حدیثی شیعه، بیشترین فراوانی از روایت مذکور را نمایان می‌سازد. در این طیف از روایات، با لحاظ نمودن فراوانی اسناد مرتباً «أبا الطفیل»، با ۸ طریق مختوم بر وی، «عکرمه»، «حماد»، «ایوب» و «سفیان بن عیینه» هر یک با طریقی متفاوت، در زمره حلقات مشترک اصلی (أبا الطفیل) و فرعی (عکرمه، حماد، ...) موجود در روایات حاضر احصاء می‌شوند. راویان مذکور، در غالب منابع رجالی توثیق شده‌اند. حال آنکه، وفاق رجالیون پیرامون تدلیس «ابن جریج» (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۹۲) و «قتاده بن دعامه» (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۳، ص ۳۸۵) و تضعیف «حکم بن عتیه» (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۵۷۷)، «شریک اللیثی» (ابن حجر العسقلانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۶۶)، «سماک» (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۳۳۹)، «زاهر بن طاهر» (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۶۴)، «ابو عمرو بن حمدان» (ابن حجر العسقلانی، ۱۳۲۶ق، ج ۱، ص ۷۶)، «سهل بن زیاد» (نجاشی، بی‌تا، ص ۱۸۲)، «حسن بن شَمون» (نجاشی، بی‌تا، ص ۳۲۰) و «عبدالله بن عبدالرحمن» (نجاشی، بی‌تا، ص ۲۰۹) مبرهن است. از سوی دیگر، «حسین بن علوان» (نجاشی، بی‌تا، ص ۵۲) نیز با وصف «کوفی عامی» در طریق «عمرو بن خالد» از «زید بن علی»، در الوافی فیض کاشانی توثیق شده است؛ اما راوی نام‌برده خاستگاه روایت را به حوزه حدیثی اهل سنت باز می‌گرداند؛ لذا وجود عامل فوق (غیرامامی بودن روات) و نیز سکوت منابع رجالی، پیرامون برخی از راویان، گزاره را محکوم بر ضعف نموده و از دایره روایات صحیح، موثق و حسن خارج می‌گرداند. افزون بر ضعف برخی راویان در تقاطع‌گیری طرق روایات، می‌توان تغایر مهم‌ترین معیارهای برخی از مؤلفان (نک: مبارکفوری، ۱۴۲۲ق، ج ۱، صص ۳۵۱-۳۵۰) مبنی بر «وثاقت فرد فرد راویان» و به تبع آن تنزل اعتبار این دست از منابع را اثبات نمود. سایر اسامی یاد شده نیز در شبکهٔ اسنادی، تماماً از نگاه رجالیون محکوم بر وثاقت‌اند.



۲. ترسیم شبکه اسنادی از روایات دسته دوم

۳-۳. روایات دسته سوم

در این دسته از روایات نیز می‌توان ورود و انعکاس گزاره‌های مزبور را مجموعاً در ۸ مصدر حدیثی فریقین پی‌جویی نمود. نتایج حاصل آمده از تقاطع‌گیری طرق در شبکه اسنادی این دسته از روایات، به وضوح نشان از وجود راویانی همچون «ابن سالم» با ۵ طریق و «الأشعری» و «سهل» نیز مجموعاً با ۶ طریق مختوم بر آنان، در مقام حلقات مشترک اصلی و فرعی دارد. از سوی دیگر، «خارجة بن مصعب» (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۶۲۵)، «سهل بن زیاد» (نجاشی، بی‌تا، ص ۱۸۲)، «محمد بن حسن بن شَمون» (نجاشی، بی‌تا، ص ۳۲۰)، «عبدالله بن عبدالرحمن الأَصم» (نجاشی، بی‌تا، ص ۲۰۹)، «عمرو بن شمر» (نجاشی، بی‌تا، ص ۲۸۷) و «جابر بن یزید الجعفی» (نجاشی، بی‌تا، ص ۱۲۷)، نیز تماماً در زمره راویانی احصاء شده‌اند که صحت اسناد را با چالش جدی مواجه نموده‌اند.



۳. ترسیم شبکه اسنادی از روایات دسته سوم

۴. تحلیل دلالتی روایت

با فرض صحت حدیث در بخش تحلیل اسنادی، حتمیت صدور گزاره از سوی معصوم (ع) اثبات می‌شود؛ لکن با نظر به روایات معصومین (ع) در باب صعب و مستصعب بودن منقولات آن حضرات (ع) (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۰۱)، ضروری می‌نماید جهت دستیابی به مراد حقیقی امام (ع) از بیان آن، روایت در حوزه تحلیل دلالتی نیز - هر چند مختصر - ورود یابد. در این راستا، عرضه روایت بر قرآن، سنت و سیره پیامبر اکرم (ص) و حضرت

علی(ع) و نیز توافق آن‌ها با سیره عملی خلفاء، به درستی می‌تواند معنایی متفاوت از فهم رایج گزاره‌ها را اثبات نماید.

در ابتدا باید گفت، نخستین پرسشی که در مواجهه با این قبیل از گزارش‌ها - نظیر روایات مورد بحث در پژوهش حاضر - مطرح می‌شود، این نکته است که آیا حکم به کشتن مرتد - به هر سه شیوه لگدمال، قتل و ضرب أعتاق - بر هر شخصی که دین خود را تغییر دهد، مترتب است یا آن‌که در شرایط خاص و بر افراد خاصی حکم شده است؟

یکم: با تدقیق در پاره‌ای از آیات قرآن کریم همچون (محمد: ۲۵؛ انعام: ۷۱؛ آل عمران: ۸۶ و ۱۴۴؛ بقره: ۱۰۹) به دست می‌آید که در بحث از ارتداد، - آن هم برای احکامی چون عذاب اخروی - شخصی را مرتد گویند که احکام اسلامی بر وی تبیین گشته و او با علم به حقانیت اسلام، از آن منصرف گردد؛ لذا افراد ناآگاه، اعم از ساکن در بلاد مسلمان‌نشین و غیر آن، عملاً خارج از مصادیق این حکم خواهند بود.

دوم: از سوی دیگر، در هیچ یک از آیات مذکور، نمی‌توان نمودی از عذاب‌های دنیوی نظیر حد، تعزیر، قتل، ضرب عنق، لگدمال، احراق یا حبس مرتد را بازجست و فرض اثبات این حکم، تنها از مجرای روایات امکان‌پذیر خواهد بود؛ لذا از جمله مهم‌ترین ادله اسلاف در جواز اعمال حکم مرتدین به شیوه وطی و قتل از طریق ضرب عنق، استناد بر روایاتی است (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۹۲) که به موجب مشروعیت بخشی بر اقدامات ایشان، همانندسازی شده است. روایاتی که از نگاه گزینشی اسلام‌پژوهان غربی بر مصادر روایی اهل سنت نیز دور نمانده و غالباً به مستمسکی جهت تخریب سیره ناب علوی بدل گشته است.

سوم: در امتداد واکاوی آیات قرآن، به دست می‌آید که مرتد با منافق در صفات مشترک‌اند - بدین معنا که هر دو پس از ایمان، کافر می‌شوند - و خداوند نیز در سوره احزاب، با لحنی عتاب‌انگیز، تهدید نموده و می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب: ۶۰)، حال چگونه ممکن است که منافقان در مناصب حکومتی خود ابقا مانند؛ اما مرتدان پیوسته محکوم به اعدام شوند؟

چهارم: توجه بدین نکته نیز ضروری است، که کشتن به شیوه لگدمال، از مصادیق «اسراف در قتل» تلقی شده و طبق آیهی (اسراء: ۳۳) محکوم بر حرمت خواهد بود؛ زیرا اسلام در قبال قتل اشخاصی که مستحق مرگ نیز هستند، احکام و اسلوب خاصی را ارائه می‌دهد (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۱۲۸).



پنجم: برخی با تتبع ناقص در سیره پیامبر اکرم(ص)، مفاد روایات مورد بحث را با پاره‌ای از گزارش‌های تاریخی سازگار دانسته و به اشتباه حکم به قتل مرتدان در زمان پیامبر(ص) داده‌اند. برای نمونه مؤلف در کتاب احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر (نک: صرّامی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۲) اسامی ۱۴ نفر را ذکر کرده و اعلام می‌دارد که رویکرد تاریخ‌نگاران بر ارتداد جمیع آنان ثابت نیست به استثنای عبدالله بن سعد، عبدالله بن خطل، مقیس بن صبابه «صبابه، حبابه» و ساره «از کنیزان بنی عبدالمطلب» که پیامبر(ص) در رخداد فتح مکه، به علت ارتدادشان حکم قتل آنان را صادر نموده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۱۶؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۸۶؛ طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۹). این در حالی است که، تدقیق در شرح حال اشخاص نام‌برده و بررسی متون تاریخی، شواهدی مبنی بر قتل آنان توسط پیامبر(ص) صرفاً به سبب ارتدادشان را به دست نمی‌دهد. برای نمونه، وجه قتل عبدالله بن خطل از سوی پیامبر(ص)، آن است که وی مسلمان شده بود و پیامبر(ص) او را برای دریافت زکات مأمور ساخت. عبدالله غلامی داشت که به او کمک می‌رساند. او در منزلی فرود آمد و به غلام خویش امر کرد تا طعامی برای وی آماده سازد و سپس خوابید. پس از بیدار شدن از خواب، متوجه شد غلامش کاری انجام نداده است، پس او را کشت و مرتد شد (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۹) و این چنین است قتل مقیس بن صبابه به دستور پیامبر(ص). توضیح آن‌که فردی انصاری، برادر او را سهواً کشت و او در پاسخ بدین اقدام، او را به قتل رسانده و از اسلام خروج کرد (ابن‌اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۸۶) طبعاً روشن است که عبدالله و مقیس می‌توانند به حکم قصاص - نه ارتداد صرف - کشته شوند. افزون بر آن‌که دستور عفو عمومی و قرائت آیه «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۹۲) از سوی حضرت(ص) در رخداد فتح مکه، می‌تواند به مثابه دلیلی متقن بر طرد نظریه «قتل مرتدان در عصر نبوی» اقامه گردد.

ششم: گزارش‌های موثق از سیره حضرت علی(ع) نیز که به واقع اعمال و پیاده‌سازی سنت نبوی است، در تخالف کامل با روایات لگدمال، قتل و گردن زدن مرتد است. در حقیقت تکفیر امام علی(ع) از سوی خوارج پس از رخداد صفین، عفو و گذشت حضرت(ع) و دست به شمشیر نشدن ایشان، نمونه مصرحی است که تعارض روایات با سیره علوی را تأیید می‌کند (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۳۳، ص ۴۳۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۶۸۵).

هفتم: از سوی دیگر، شخصی که مشرکان را مستحق برخورداری از ملاطفت حکمرانان می‌داند (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷۶) و خود نیز بر دشمنانش رحم نموده و هیچ‌گاه آغازگر جنگ‌ها نبوده است (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۳۳، ص ۴۵۸) چگونه می‌تواند چنین اقدامات خشونت‌آمیزی را مرتکب شود؟! لذا با وجود گزارش‌های قطعی از عفو کریمانه‌ی آن حضرت(ع)، می‌توان برخوردهای شدید با مرتدان نظیر لگدمال و ضرب عنق را، ناهمگون با

سیره علوی دانست. از طرفی، ضرب أعناق مخالف با سنت اسلامی و در توافق کامل با ادیان غیراسلامی نظیر بودا و هندو است. بدین معنا که در سنت نبوی و به تبع آن سیره علوی، سر بریدن - حتی از کشته شدگان نیز - مصداقی از مُثله به حساب آمده و در سخنان پیامبر اسلام (ص) به شدت تقبیح شده است (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۴۴، ص ۲۴۶).

هشتم: به نظر می‌رسد مبدع این‌گونه مجازات - سر بریدن - را بتوان در عصر سردمداران سقیفه و بنی‌امیه بازجست؛ چنانکه بسیاری از متون اهل سنت نیز گزارش‌هایی دال بر گردن زدن «عمرو بن حمق خزاعی» - از اصحاب پیامبر (ص) - را در زمان حکومت معاویه بیان می‌دارند (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۷۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۷۴). در پاره‌ای از مصادر روایی - تاریخی اهل سنت گزاره و اسنادی قابل رؤیت است که مجازات مرتد به سه شیوه قتل، مُثله و ضرب عنق توسط برخی از اصحاب و عمالان حکومتی نظیر ابوبکر، عمر و خالد بن ولید را گزارش می‌کند (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۴۸؛ نسایی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۴۶؛ دارقطنی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۱۹). بر این اساس گمان می‌رود وقوع چنین اقداماتی از سوی صحابه پیامبر (ص)، نیازمند به اقامه توجیهات دینی از سوی نسل‌های پس از صحابه بوده است. به بیان دیگر، روایات مورد بحث در پژوهش حاضر، در زمره احادیث توجیه‌گر استقرار یافته و به موجب تلاش نسل‌های پس از صحابه در ممانعت از مخدوش گشتن چهره خلفا، جعل و همانندسازی شده است.

نهم: همچنین، وجود تعارضات ظاهری در نص روایات و بعضاً ناسازگاری‌های موجود در صدر و ذیل آن‌ها، اطمینان به صدور روایت از معصوم (ع) را با تشکیک جدی مواجه می‌سازد؛ زیرا علم امام (ع) در حکم مانعی است که از صدور سخنان متعارض با سایر اقوال ایشان، جلوگیری می‌کند. برای نمونه، در پاره‌ای از روایات - به ویژه روایات موجود در دسته نخست - از یک سو، چون بحث توبه دادن در آن مطرح می‌شود، لاجرم می‌بایست آن را در باب احکام مرتد ملی بدانیم (گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۴۶). از سوی دیگر، به سبب وجود تعبیر «رجلاً تنصّر» در نص روایت، ظهور در مرتد فطری دارد؛ زیرا این‌گونه به ذهن متبادر می‌شود که مسلمان بوده و سپس نصرانی شده است (گلپایگانی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۵۴). افزون بر آن، جای بسی تأمل است که ابن‌عباس (ذیل دومین گزاره از روایات مورد بحث)، با وجود آن‌که خود را قطره‌ای هم در دریای بیکران علم امام (ع) نمی‌داند (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲) حکمی را بیان می‌دارد که حضرت (ع) از آن بی‌اطلاع بوده و حتی امام (ع) سخنان وی را تصدیق نیز می‌کند (ابی‌داود، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۴۰۷)؛ لذا برآیند مطالب پیش گفته، آن است که روایات موجود در هر دسته،



افزون بر تعارض با آیات قرآن، سنت نبوی، سیره علوی و جایگاه علمی امام(ع)، در توافق کامل با سیره خلفاء بوده و هیچ‌یک از معاییر مذکور نیز، مؤید بر مدلول گزاره‌های مورد بحث نمی‌باشد.

بر طبق مطالب پیش‌گفته، می‌توان چنین بیان نمود، که تجميع تحریرهای گوناگون از روایات، افزون بر ترسیم شبکه اسنادی، ارزیابی متن آن و نیز قیاس میان نتایج حاصل از تحلیل مشترک اسناد و متن است که می‌تواند حد زمانی نشر روایات را به صورت دقیق مشخص و با جستار پیرامون انگیزه روات، کاهش و افزایش متنی را آشکار نماید. نتایج حاصل از تحلیل ترکیبی روایات نیز با رعایت اختصار، بدین شرح است:

۱. تاریخ‌گذاری اسنادی و دلالتی آن دسته از تحریرهای موجود در مصادر روایی فریقین، نظیر من لا یحضر الفقیه (م. ۳۸۱)، کنز العمال (م. ۹۷۵)، و روضه المتقین (م. ۱۰۷۰)، که غالباً نیز حامل تعبیر «فَقَالَ عَلِيٌّ: طَوَّوْهُ فَوُطِّئَ حَتَّى مَاتَ» می‌باشند به جهت فقدان و یا ارسال سند، پذیرش آن‌ها با تأمل جدی روبه‌رو است.

۲. با جستارهای به عمل آمده، غیر از روایات فاقد اسناد در پاره‌ای از منابع مذکور، که به موجب آن غالباً مؤلفان هر یک از مصادر، خود حد نهایی آغازین آن در جعل روایات مورد بحث احصاء می‌شوند، طیف وسیعی از گزاره‌های مسند نیز، مرتباً به «ابن صالح» و «ابن بکر» (در دسته نخست)، «أبا الطفیل» (در دسته دوم) و «ابن سالم» (در سومین دسته) مختوم گشته است. پس از ایشان، ابن الحارث، ابن یحیی، عکرمه، حماد، ایوب، سفیان بن عیینه، الأشعری و سهل در نقش راویان فرعی با بیشترین اثربخشی در نشر روایات و نیز پراکندگی روات در قسم فوقانی نمودارها، امری محرز می‌باشد.

۳. تحریرهایی که به نحوی از ساختار اولیه روایت فاصله گرفته‌اند و دربردارنده عباراتی نظیر، «...عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كُلُّ مُرْتَدٍّ عَنِ الْإِسْلَامِ، مَقْتُولٌ إِذَا لَمْ يَرْجِعْ ذِكْرًا أَوْ أَتَى» و «أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِزَّ بْنَ جُلٍّ مِنْ ثَعْلَبَةٍ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ ... فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ قَالَ صَدَقُوا وَ أَنَا أَرْجِعُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَمَّا إِنَّكَ لَوْ كَذَبْتَ الشُّهُودَ لَضَرَبْتُ عَنْقَكَ...» هستند، غالباً دارای نقلی متفرد بوده و «الأشعری» به مثابه نمونه‌ای از حلقات مشترک (فرعی) در دسته سوم از روایات، بیشترین قرابت زمانی را به مؤلفان جوامع حدیثی داشته و از عصر صحابیان نیز فاصله گرفته است و لذا، شبکه اسناد در این دسته از روایات، ساختاری عنکبوتی خواهد داشت.

نتایج تحقیق

۱. پژوهش حاضر نشان داد که با وجود اشتراکات بسیار، میان دو دانش نقدالحديث و تاریخ‌گذاری روایات - همچون تحلیل طرق مختلف، توجه به حلقه مشترک، خاستگاه زمانی نشر روایت و تحریرهای مختلف آن -

بهره‌گیری از شیوه ارزیابی مآثورات در نگاه صاحبان هر دو رویکرد، از نقاط افتراقی بسیاری برخوردار می‌باشد. به بیان دیگر، هر چند ارزیابی روایات، هماره در معیت تصدیق حجیت سنت، در مقام منبعی اصیل، به منظور استخراج احکام شرعیه بوده است؛ اما این دیدگاه را می‌توان در تضارب کامل با مبانی نظری شرق‌پژوهان دانست، که با نگاهی ابزارگونه بر روایات، آن را صرفاً به منظور شناخت تاریخ اسلام، حائز اهمیت می‌دانند.

۲. هیچ یک از اسناد موجود از روایات بررسی شده، شایستگی استناد و استدلال را ندارد. به بیان دیگر، غالب طرق روایات از فقدان سند، ارسال، انقطاع، اضطراب و یا تفرد در نقل رنج می‌برد.

۳. فارغ از ضعف روایات در قسم تحلیل اسنادی، متن گزاره‌های موجود در ۳ حوزه وطی، قتل و ضرب أعناق، به سبب تخالف کامل با محکمت قرآنی، قطعیات از سنت نبوی و سیره علوی، علم و عصمت امام(ع) و توافق مفهومی گزاره‌ها با آموزه‌های ادیان غیراسلامی (بودا و هندو) و سنت حکام اموی، به وضوح می‌توان وضعی بودن این دسته از روایات را نتیجه گرفت.

۴. در بحث تحلیل روایاتی با فحوای «قتل مرتد» و «کشتن او به شیوه ضرب عنق» مشخص شد تحریرهایی که در آن «ایوب» و «سهل» حلقه مشترک فرعی بوده و طرق را مرتباً از «عکرمه» و «محمد بن الحسن بن شمون» نقل نموده‌اند، دارای واژه‌پردازی‌های گوناگونی است که این ویژگی را در روایات دسته نخست که غالباً بر «موسی بن بکر» و «أحمد بن صالح» مختوم گشته است، نمی‌توان بازجست. از سوی دیگر، وضعیت توثیق و یا تضعیف روات، تنها از سوی معدلان سنی مذهب مطرح بوده و در هیچ یک از متون رجالی امامیه نصی بر توصیف آنان وارد نشده است. همچنین فقدان روایات (به ویژه دسته دوم و سوم) در منابع متقدم شیعی، ارسال، نقل واحد از آن در متون روایی متأخر و نیز برخوردار بودن برخی از صاحبان جوامع روایی از اساتید عامه، جملگی عناصری است، که می‌تواند انتقال روایات را توسط شیخ صدوق و شیخ الطائفه به میراث روایی شیعه اثبات نماید.

۵. در نوشتار حاضر، نگاه افراط‌گونه خوتیر ینبل در تحلیل اسناد، به شیوه تعیین حلقات مشترک و ترسیم شبکه اسنادی، اعمال گردید. این روش، که عدم کفایت آن، در شناخت گزاره‌های مجعول محرز شد، از طریق ترسیم زنجیره اسناد، تا جوامع حدیثی پدید آمده در طرق متفرد، می‌تواند حلقه مشترک در نسل سوم یا چهارم را مشخص نماید. بر طبق نظرگاه ساخت و ینبل، چنین گزاره‌ای مجعول و به تبع آن، از راوی مشترک نیز، با عنوان جاعل حدیث یاد می‌شود. حال آن‌که، موتسکی روش مذکور را فاقد جامعیت دانسته و در تقابل آن، تحلیل رجالی راوی مشترک و افراد حاضر در زنجیره اسناد را، متقن‌ترین شیوه معرفی می‌نماید.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

آقای، سید علی (۱۳۹۰ش)، «تاریخ‌گذاری احادیث بر مبنای روش تحلیل ترکیبی اسناد- متن: امکانات و محدودیت‌ها»، *صحیفه مبین*، شماره ۵۰، صص ۱۴۰-۱۰۱.

ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.

ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۴۱۵ق)، *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

ابن حبان، محمد بن حبان (۳۹۳ق)، *الثقات*، حیدرآباد هند: دائره المعارف العثمانیه.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۳۲۶ق/۴۰۴ق)، *تهذیب التهذیب*، هند: مطبعه دائره المعارف النظامیه.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۶ق)، *تقریب التهذیب*، سوریه: دار الرشید.

ابن عبد البر، أبو عمر (۱۴۱۲ق)، *الاستیعاب فی معرفه الأصحاب*، بیروت: دار الجیل.

ابن عساکر، علی بن الحسن (بی‌تا)، *تاریخ مدینه دمشق*، بی‌جا: دار الفکر.

ابی داود، سلیمان بن الأشعث (۴۳۰ق)، *سنن أبی داود*، بی‌جا: دارالرساله.

احمدی، محمد حسن (۱۳۹۷ش)، *مطالعات حدیثی و زیاتشناسی تاریخی*، قم: دانشگاه قم.

امرای، محمد، نظری، داریوش؛ گراوند، مجتبی (۱۴۰۱ش)، «نقد سندی روایات انسان سوزی در سیره امام علی (ع)»، *پژوهش‌نامه علوی*، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۳۳-۳.

بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۰۳ق)، *شرح السنه*، بیروت: المکتبه الإسلامی.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *جمل من أنساب الأشراف*، بیروت: دار الفکر.

بهرامی، حمزه علی؛ هاشمی، مریم السادات (۱۴۰۲ش)، «تحلیل و ارزیابی حدیث "من بدل دینه فاقتلوه" در موضوع قتل مرتد با تمرکز بر دیدگاه اهل حدیث گرایش سلفیان و ابن تیمیه»، *مطالعات فهم حدیث*، سال ۹، شماره ۲ (پیاپی ۱۸)، صص ۱۸۳-۱۵۹.

بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۲۴ق)، *سنن الکبری*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

پارسا، فروغ (۱۳۸۸ش)، *حدیث در نگاه خاورشناسان - بررسی و تحلیل مطالعات حدیث‌شناختی هارالد موتسکی*، تهران: دانشگاه الزهراء (سلام الله علیها).

ترکمان، محمد (۱۳۹۷ش)، *ارتداد در ترازوی نقد: نقد احکام و آثار دنیوی*، تهران: انتشارات کویر.

ترمذی، محمد بن عیسی (۱۳۹۵ق)، *سنن الترمذی*، بیروت: دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع.

حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

حسینی، سید ابراهیم (۱۳۸۲ش)، «ارتداد در آیین فلسفه حقوق اسلامی»، *نشریه معرفت*، شماره ۶۹، صص ۵۸-۴۷.

حلبی، تقی الدین (۱۴۰۳ق)، *الکافی فی الفقه*، اصفهان: مکتبه الإمام امیرالمؤمنین (ع).

خان‌صنمی، شعبانعلی؛ خان‌صنمی، فاطمه و فرمانیان، مهدی (۱۳۹۸ش)، «تحلیل احراق انسان توسط امام علی(ع) در روایات»، *پژوهش‌نامه علوی*، سال ۱۰، شماره ۱، صص ۵۷-۳۳.

خراسانی، زهرا؛ دیمه کارگراب، محسن (۱۴۰۰ش)، «سنجش روایت «سوزاندن زناده توسط امام علی(ع)» در میراث روایی اهل سنت»، *حدیث و اندیشه*، شماره ۳۲، صص ۱۳۱-۱۰۹.

خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۰ق)، *تحریر الوسیله*، نجف اشرف، دار الکتب العلمیه.

خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، *معجم رجال الحدیث*، بی‌جا: بی‌نا.

دارقطنی، علی بن عمر (۱۴۲۴ق)، *سنن الدار قطنی*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ذهبی، محمد بن احمد (۱۳۸۲ق)، *میزان الاعتدال*، بیروت: دار المعرفه للطباعه و النشر.

ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۲۷ق)، *سیر أعلام النبلاء*، قاهره: دار الحدیث.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: دفتر نشر کتاب.

سبزواری، سید عبد الاعلی (۱۴۱۳ق)، *مهذب الاحکام*، قم: مؤسسه المنار.

شاخت، یوزف (۱۳۹۳ش)، *ارزیابی تاریخ‌گذاری احادیث*، (سید علی آقایی، مترجم)، تهران: حکمت.

شافعی، محمد بن ادريس (۴۱۰ق)، *الأم*، بیروت: دار المعرفه.

شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه للصبحی صالح*، قم: هجرت.

صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغة*، بیروت: عالم کتاب.

صرّامی، سیف الله (۱۳۷۶ش)، *احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

صفوی، محمد رضا (۱۳۸۸ش)، *ترجمه قرآن بر اساس المیزان*، قم: نشر معارف.

صنعانی، عبد الرزاق (۴۰۳ق)، *المصنف*، بی‌جا: منشورات المجلس العلمی.

طبری، محمد بن جریر (۴۰۷ق)، *تاریخ الأمم والملوک*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

طحاوی، أحمد بن محمد (۴۱۴ق)، *شرح معانی الآثار*، بی‌جا: دار الکتب العلمیه.

طوسی، محمد بن الحسن (۳۹۰ق)، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

طوسی، محمد بن الحسن (۴۰۷ق)، *التهذیب الأحکام*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

طوسی، محمد بن الحسن (۴۱۴ق)، *الأمالی*، قم: دارالثقافه للطباعه و النشر و التوزیع.

فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، *الوائی*، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام

قرشی، علی اکبر (۴۱۲ق)، *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

گلپایگانی، سید محمد رضا (۴۰۷ق)، *کتاب الطهاره*، قم: دار القرآن الکریم.

گلپایگانی، سید محمد رضا (۴۱۲ق)، *الدر المنضود فی أحكام الحدود*، قم: دار القرآن الکریم.

- مامقانی، عبد الله (۱۴۲۸ق)، *مقیاس الهدایه فی علم الدرایه*، قم: منشورات دلیل ما.
- مبارکفوری، عبد السلام (۱۴۲۲ق)، *سیره البخاری*، مکه: دار العلم الفوائد.
- متقی هندی، علی بن حسام (۱۴۰۱ق)، *کنز العمال*، بی‌جا: مؤسسه الرساله.
- مجلسی دوم، محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی دوم، محمد باقر (۱۴۰۶ق)، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مجلسی اول، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضر الفقیه*، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی.
- مظفری، محمد حسین (۱۳۷۶ش)، *نابردباری مذهبی*، تهران: اندیشه معاصر.
- موتسکی، هارالد (۱۳۹۰ش)، *حدیث اسلامی، خاستگاه‌ها و سیر تطور*، ترجمه: مرتضی کریمی‌نیا، قم: دار الحدیث.
- نجاشی، احمد بن علی (بی‌تا)، *رجال النجاشی*، بی‌جا: مؤسسه النشر الإسلامی.
- نسایی، احمد بن شعیب (۱۴۲۱ق)، *سنن الکبری*، بیروت: مؤسسه الرساله.
- نسفی، عبدالله بن احمد (بی‌تا)، *مدارک التنزیل و حقائق التأویل*، بیروت: دار الکلم الطیب.
- نیسابوری، مسلم بن حجاج القشیری (بی‌تا)، *صحیح مسلم*، بیروت: دار الفکر.

Bibliography:

The Holy Qur'ān.

- Abū Dāwūd, Sulaymān Ibn al-Ash'ath (1430 H), *Sunan Abī Dāwūd*, n.p.: Dār al-Risāla. (In Arabic).
- Aghayi, Seyed Ali (1390 SH), "The history of Hadith based on the mixed-analysis of document-text: possibilities and limitations", *Ṣaḥīfa-yi Mubīn*, No. 50, pp. 101–140. (In Persian).
- Ahmadi, Mohammad Hasan (1397 SH), *Study of Hadith and historical linguistics*, Qom: University of Qom. (In Persian).
- Baghawī, Ḥusayn Ibn Mas'ūd (1403 H), *Sharḥ al-sunna*, Beirut: al-Maktaba al-Islāmiyya. (In Arabic).
- Bahrami, Hamzeh Ali; Hashemi, Maryam al-Sadat (1402 SH), "Analysis of Hadith on the killing of apostate considering the Salafi and Ibn Teymīeh", *Studies on Understanding Hadith*, Year 9, No. 2 (Serial No. 18), pp. 159–183. (In Persian).
- Balādhurī, Aḥmad Ibn Yaḥyā (1417 H), *Jumal min ansāb al-ashrāf*, Beirut: Dār al-Fikr. (In Arabic).
- Bayhaqī, Aḥmad Ibn al-Ḥusayn (1424 H), *al-Sunan al-kubrā*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic).
- Dāraquṭnī, 'Alī Ibn 'Umar (1424 H), *Sunan al-Dāraquṭnī*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic).

- Dhahabī, Muḥammad Ibn Aḥmad (1382 H), *Mizān al-i-tidāl*, Beirut: Dār al-Maʿrifa li-l-Ṭibāʿa wa-l-Nashr. (In Arabic).
- Dhahabī, Muḥammad Ibn Aḥmad (1427 H), *Siyar aʿlām al-nubalāʾ*, Cairo: Dār al-Ḥadīth. (In Arabic).
- Fayḍ Kāshānī, Muḥammad Muḥsin Ibn Shāh Murtaḍā (1406 H), *al-Wāfi*, Isfahan: Kitābkhāna-yi Imām Amīr al-Muʿminīn ʿAlī Pbuḥ. (In Arabic).
- Gulpāyigānī, Sayyid Muḥammad Riḍā (1407 H), *Kitāb al-tahāra*, Qom: Dār al-Qurʾān al-Karīm. (In Arabic).
- Gulpāyigānī, Sayyid Muḥammad Riḍā (1412 H), *al-Durr al-maṇḍūd fī aḥkām al-ḥudūd*, Qom: Dār al-Qurʾān al-Karīm. (In Arabic).
- Ḥalabī, Taqī al-Dīn (1403 H), *al-Kāfi fī al-fiqh*, Isfahan: Maktabat al-Imām Amīr al-Muʿminīn(PBUH). (In Arabic).
- Hosseini, Seyed Ibrahim (1382 SH), "Apostasy from the perspective of Islamic law philosophy", *Marefat Journal*, No. 69, pp. 47–58. (In Persian).
- Ḥurr Āmilī, Muḥammad Ibn al-Ḥasan (1409 H), *Tafṣīl wasāʾil al-shīʿa ilā taḥṣīl masāʾil al-sharīʿa*, Qom: Muʿassasat Āl al-Bayt. (In Arabic).
- Ibn ʿAbd al-Barr, Abū ʿUmar (1412 H), *al-Istīʿāb fī maʿrifat al-aṣḥāb*, Beirut: Dār al-Jīl. (In Arabic).
- Ibn al-Athīr, ʿAlī Ibn Muḥammad (1385 H), *al-Kāmil fī al-tārīkh*, Beirut: Dār Ṣādir. (In Arabic).
- Ibn al-Athīr, ʿAlī Ibn Muḥammad (1415 H), *Usd al-ghāba fī maʿrifat al-ṣaḥāba*, Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. (In Arabic).
- Ibn ʿAsākir, ʿAlī Ibn al-Ḥasan (n.d.), *Tārīkh madīnat Dimashq*, n.p.: Dār al-Fikr. (In Arabic).
- Ibn Bābawayh, Muḥammad Ibn ʿAlī (1413 H), *Man lā yaḥḍuruh al-faqīh*, Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (In Arabic).
- Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī, Aḥmad Ibn ʿAlī (1404 H), *Tahdhīb al-tahdhīb*, India: Maṭbaʿat Dāʾirat al-Maʿārif al-Nizāmiyya. (In Arabic).
- Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī, Aḥmad Ibn ʿAlī (1406 H), *Taqrīb al-tahdhīb*, Syria: Dār al-Rashīd. (In Arabic).
- Ibn Ḥibbān, Muḥammad Ibn Ḥibbān (1393 H), *al-Thiqāt*, Hyderabad, India: Dāʾirat al-Maʿārif al-ʿUthmāniyya. (In Arabic).
- Juynboll, G. H. A (1989), *Some Isnad – Analytical Methods Illustrated on the Basis of Several Women Demeaning Sayings From Hadith Literature*.
- Khomeinī, Sayyid Rūḥ Allāh (1390 H), *Tahrīr al-wasīla*, Najaf: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. (In Arabic).
- Khūʾī, Abū al-Qāsim (1413 H), *Muʿjam rijāl al-ḥadīth*, n.p.: n.p. (In Arabic).
- Kulaynī, Muḥammad Ibn Yaʿqūb (1407 H), *al-Kāfi*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic).
- Majlisī al-Awwal, Muḥammad Taqī Ibn Maqṣūd ʿAlī (1406 H), *Rawḍat al-muttaqīn fī sharḥ man lā yaḥḍuruh al-faqīh*, Qom: Muʿassasa-yi Farhangī-yi Islāmī Kūshānbur. (In Arabic).
- Majlisī Thānī, Muḥammad Bāqir (1404 H), *Mirʾāt al-ʿuqūl fī sharḥ akhbār āl al-Rasūl*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic).
- Majlisī Thānī, Muḥammad Bāqir (1406 H), *Malādh al-akhyār fī fahm tahdhīb al-akhbār*, Qom: Kitābkhāna-yi Āyat Allāh Marʿashī Najafī. (In Arabic).
- Māmaqānī, ʿAbd Allāh (1428 H), *Miqbās al-hidāya fī ʿilm al-dirāya*, Qom: Manshūrāt Dalīl Mā. (In Arabic).



- Motzki, Harald (1996), *Quevadis, Hadith- Forschung EineKritischeUntersuchung von G.H.A. Juynboll: "Nafi' mawla of Ibn 'Umar, his position in Muslim Hadith Literature"*. Der Islam.
- Motzki, Harald (1998), *The Prophet and the Cat: on Dating Malik s Muwatta and Legal Traditions*. Jerusalem Studies and Islam.
- Mozafari, Mohammad Hossein (1376 SH), *Religious intolerance*, Tehran: Contemporary Thought. (In Persian).
- Mubārakfūrī, 'Abd al-Salām (1422 H), *Sīrat al-Bukhārī*, Mecca: Dār al- 'Ilm al-Fawā'id. (In Arabic).
- Muttaqī al-Hindī, 'Alī Ibn Ḥisām (1401 H), *Kanz al- 'ummāl*, n.p.: Mu'assasat al-Risāla. (In Arabic).
- Najāshī, Aḥmad Ibn 'Alī (n.d.), *Rijāl al-Najāshī*, n.p.: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (In Arabic).
- Nasafi, 'Abd Allāh Ibn Aḥmad (n.d.), *Madārik al-tanzīl wa ḥaqā'iq al-ta'wīl*, Beirut: Dār al-Kalim al-Ṭayyib (In Arabic).
- Nasā'ī, Aḥmad Ibn Shu'ayb (1421 H), *Sunan al-kubrā*, Beirut: Mu'assasat al-Risāla. (In Arabic).
- Nīsābūrī, Muslim Ibn al-Ḥajjāj al-Qushayrī (n.d.), *Ṣaḥīḥ Muslim*, Beirut: Dār al-Fikr. (In Arabic).
- Parsa, Furugh (1388 SH), *Hadith from the perspective of orientalists: analysis of Harold Motzki Hadith studies*, Tehran: al-Zahra University Press. (In Persian).
- Qurashī, 'Alī Akbar (1412 H), *Qāmūs al-Qur'ān*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic).
- Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn Ibn Muḥammad (1404 H), *al-Mufradāt fī gharīb al-Qur'ān*, Tehran: Daftar Nashr al-Kitāb (In Arabic).
- Sabzawārī, Sayyid 'Abd al-A'lā (1413 H), *Muhadhdhab al-aḥkām*, Qom: Mu'assasat al-Manār. (In Arabic).
- Safavi, Mohammadreza (1388 SH), *Translation of Quran based on al-Mīzān*, Qom: Maaref Publication. (In Persian).
- Ṣāḥib Ibn 'Abbād, Ismā'īl Ibn 'Abbād (1414 H), *al-Muḥīṭ fī al-lugha*, Beirut: 'Ālam al-Kutub (In Arabic).
- Ṣan'ānī, 'Abd al-Razzāq (1403 H), *al-Muṣannaḥ*, n.p.: Manshūrāt al-Majlis al-'Ilmī. (In Arabic).
- Sarrami, Sayf Allāh (1376 SH), *Laws of apostasy from the perspective of Islam and human rights*, Tehran: Center of Strategic Research of Presidency. (In Persian).
- Schacht, Joseph (1950), *the Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Oxford: Oxford Univerdity Press.
- Schacht, Joseph, (1393 SH), *Analyzing the history of Hadith* (Translated into Farsi by Ali Aghayi), Tehran: Hekmat.
- Shāfi'ī, Muḥammad Ibn Idrīs (1410 H), *al-Umm*, Beirut: Dār al-Ma'rifa. (In Arabic).
- Sharīf al-Raḍī, Muḥammad Ibn al-Ḥusayn (1414 H), *Nahj al-balāgha li-l-Ṣubḥī Ṣāliḥ*, Qom: Hijrat. (In Arabic).
- Ṭabarī, Muḥammad Ibn Jarīr (1407 H), *Tārīkh al-umam wa-l-mulūk*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic).
- Ṭaḥāwī, Aḥmad Ibn Muḥammad (1414 H), *Sharḥ ma 'ānī al-āthār*, n.p.: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic).
- Tirmidhī, Muḥammad Ibn 'Isā (1395 H), *Sunan al-Tirmidhī*, Beirut: Dār al-Fikr li-l-Ṭibā'a wa-l-Nashr wa-l-Tawzī'. (In Arabic).
- Torkaman, Mohammad (1397 SH), *Apostasy under critical analysis: a criticism of regulations and worldly works*, Tehran: Kavir Publication. (In Persian).
- Ṭūsī, Muḥammad Ibn al-Ḥasan (1390 H), *al-Istibṣār*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic).

Ṭūsī, Muḥammad Ibn al-Ḥasan (1407 H), *Tahdhīb al-aḥkām*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic).

Ṭūsī, Muḥammad Ibn al-Ḥasan (1414 H), *al-Amālī*, Qom: Dār al-Thaqāfa li-l-Ṭibā‘a wa-l-Nashr wa-l-Tawzī‘. (In Arabic).